



عواطف حیوانی در شاهنامه

پدیدآورده (ها) : واحد دوست، مهوش؛ ربیعی، فاطمه
ادبیات و زبانها :: مطالعات ایرانی :: پاییز 1386 - شماره 12 (علمی-ترویجی)
از 197 تا 215
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/323382>

دانلود شده توسط : مهوش واحد دوست
تاریخ دانلود : 04/10/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

مجله‌ی مطالعات ایرانی
دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی
مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ششم، شماره‌ی دوازدهم، پاییز ۱۳۸۶

عواطف حیوانی در شاهنامه*

دکتر مهوش واحد دوست

استاد دانشگاه ارومیه

فاطمه ربیعی

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه ارومیه

چکیده

بررسی نقش جانوران در شاهنامه و جایگاه آنها در روند داستان‌ها، چندان شورانگیز است که خواننده‌ی شاهنامه از مطالعه‌ی آن درمی‌یابد برخی از این حیوانات در روند حماسه‌ی ملی کارکرد و نقشی بنیادین دارند و از ارتباط آنها با پهلوانان این نکته دریافت می‌شود که فردوسی به اساطیر ملل باستان و اقوام گذشته که در آن بشر با حیوانات و طیور، پیوند و همبستگی داشت، بی‌اعتنا نبوده و داشتن مهر و عاطفه را در جانداران نیز به تصویر کشیده است. در این مقاله بر آنیم به بارزترین حیواناتی که در شاهنامه از لحاظ عاطفی نقش اساسی دارند، بپردازیم. از جمله رخش، سیمرغ، گاو برمایه، شرتک بهزاد.

واژگان کلیدی

حیوان، انسان، عاطفه، توتم

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۶/۱۵ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۶/۹/۱۴

نشانی پست الکترونیک نویسنده: _____

۱- مقدمه

با مطالعه ی شاهنامه در می یابیم که فردوسی در کنار پهلوانان نامی از قبیل فریدون، زال، رستم و سیاوش حیواناتی از قبیل گاوبرمایه، سیمرغ (به عنوان پرنده)، رخس و بهزاد را آورده است. ارتباط آنها در روند داستان به قدری قوی است که آوردن نام هر یک از این پهلوانان، حیوان مرتبط با آن ها را به ذهن تداعی می کند. علت این امر را باید در زندگی جوامع بدوی جست و جو کرد؛ دورانی که حیوانات در زندگی آنها نقش اساسی دارند و با آنها در ارتباط هستند. فردوسی در شاهنامه که بازتاب اسطوره ها و زندگی جوامع بدوی است، به اصل یگانگی بشر در نسل کودکی خود با حیوان، بی توجه نبوده است، حیوانات در نظر او از جایگاه ویژه ای برخوردارند و دوش به دوش پهلوانان در داستان ظاهر می شوند و با آنها در ارتباط هستند.

۲- نقد و بررسی

بشر با توجه به قوه ی تعقل اعطا شده به او در می یابد که روزی بر خلاف اراده ی خود می میرد. درک این جدایی از عزیزان باعث بروز نوعی اضطراب در او می شود. انسان در طول قرن ها، از راه های گوناگون و بنا بر موقعیت و وضع هستی خود، تلاش می کرده است تا با عشق به خدا، غرق شدن در تجمل، آفرینش هنری و عشق به همسوز خود بر این جدایی غلبه کند. برای بشر اولیه که در غارها زندگی می کرد، پرستش حیوانات و ارتباط با آنها بهترین راه غلبه بر جدایی بود. (اریک فروم، ۱۳۵۴: ۱۷-۱۶). با نگاهی به دوره های نخستین در می یابیم که انسان ابتدایی از طبیعت و جهان دریافتی عجیب، اما مشخص دارد؛ در بینش اساطیری او پدیده های طبیعی دارای شعور و اراده اند و از اینرو در سرنوشت بشر سهم و دخیل هستند. این اعتقاد باعث پیوند انسان با جانوران می شده، مقام و جایگاه حیوان در نظر او بسیار با ارزش و والا بوده است، بنابراین از آنها نه تنها در زندگی مادی، بلکه در زندگی معنوی نیز سود می جست، بر رازهای جاودانگی و طبیعت واقف می شد. (مختاری، ۱۳۶۹: ۸۲-۸۱) در پهنه ی آفرینش نیز حیوانات پس از انسان در مرتبه ی دوم ارزشمندی قرار دارند و نه تنها در اسطوره های ایرانی، بلکه در اسطوره های کشورهای دیگر نیز دارای ارزش و

اعتبارند. شاید ریشه‌ی ارزشمندی آنها به دوره‌ی کودکی نسل بشر برگردد که برای نیازهای روزمره‌ی زندگی به آنها نیازمند بود. در اوستا نیز بر اثر نفوذ فرهنگ و عقاید آیینی و اساطیری پیش از زرتشت، ستایش جانوران مطرح گردیده است و از میان جانوران ستایش شده در اوستا، پرندگان از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. (همان: ۸۳).

جان فردوسی سرشار از مهر و عاطفه است. او استعداد مهر ورزی را نه تنها در پهلوانان محبوب خود، بلکه در حیوانات نیز به تصویر کشیده است. (چوبینه، ۱۳۷۷: ۳۴۸). در شاهنامه که بازتاب اسنطوره‌ها، زندگی جوامع بدوی و کهن ایرانیان است، حیوانات از اهمیت والایی برخوردارند و از ویژگی‌ها و جایگاه عادی خود خارج می‌شوند.

در این جا به ذکر و بررسی بارزترین حیواناتی که در شاهنامه با پهلوانان ارتباط دارند، پرداخته می‌شود.

۱-۲- رخس و رستم

پیش از پرداختن به رخس و ارتباط او با رستم، ضروری است به نمود و جلوه‌ی اسب در متون اوستایی و گذشته پرداخته شود. اسب در اوستا در شمار ارزشمندترین و ارجمندترین ستوران معرفی شده است. ریشه‌ی ارزشمندی اسب‌ها که در هوش و نیرومندی محترم بودند، در ترکیب بسیاری از نام‌های بزرگان ملاحظه می‌شود: گرشاسب (دارنده‌ی اسب لاغر)، ارجاسب (دارنده‌ی اسب ارجمند)، لهراسب (تند اسب)، گشتاسب (دارنده‌ی اسب ناتوان و از کار افتاده)، تهماسب (دارنده‌ی اسب فربه و نیرومند). به موجب منابع پهلوی نام چهار تن از نیاکان زرتشت، با ترکیب واژه‌ی اسب می‌باشد و این حاکی از ارزشمندی این حیوان در متون گذشته است (رضی، ۱۳۸۱: ۲۹۷). در مهریشت آمده که گردونه‌ی متعلق به مهر توسط چهار اسب به حرکت در می‌آید و گردونه‌ی سروش را در عرش برین، چهار اسب تند تاز به رنگ سپید به حرکت در می‌آورند. ایزد بهرام تغییر شکل می‌دهد و به صورت پیکر اسبی در می‌آید. درخواست اسب در شمار بسیاری از نیایش‌ها و سروده‌های اوستا محسوب می‌شود. (همان: ۲۹۸-۲۹۹) و این حاکی از مقام معنوی، قدر و اعتبار اسب در متون گذشته می‌باشد.

در شاهنامه، اسب از ارزشی بنیادین برخوردار است. از سویی کردار همچون انسان رفتار می‌کند؛ زبان صاحب خویش را می‌فهمد، با پهلوانان ارتباطی نزدیک دارد و در مواقع بحرانی آنها را یاری می‌کند. رستم، پهلوان نامی ایران، مظهر قدرت و نیرومندی است و مرکب وی، رخس رخشنده از بین تمام اسب‌های ذکر شده در شاهنامه، نماد فداکاری و یاری به سوار خویش است و بار عظیمی از حماسه‌ی رستم بر دوش اوست و با آن که اسب‌های نامی در ادب فارسی کم نیستند، اما هیچ مرکبی قابل مقایسه با رخس نیست. اسبان شاهنامه و بیش از همه رخس، نقش مهمی در حماسه و فرهنگ ایرانی در شاهنامه دارد. در داستان هفت خان، این حیوان هوشمند یاور صاحب خویش است.

در خان اول، رستم در نیزاری می‌خواهد که کنام یک شیر درنده است و پس از گذشت پاسی از شب به سوی قلمرو خود می‌آید و رستم و رخس را بیدار می‌کند. رستم در چنان خوابی فرو رفته که با غرغش شیر نیز بر نمی‌خیزد. این جاست که حیوان هوشمند به خودی خود با شیر درگیر می‌شود و او را از بین می‌برد.

دو دست اندر آوردوزد بر سرش همان تیز دندان به پشت اندرش
همی زد بر آن خاک تا پاره کرد ددی را بر آن چاره بیچاره کرد

(شاهنامه: ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۹۸-۲۹۹)

در خان سوم که رستم ندانسته در منزل ازدها خفته است، هنگامی که نیمه شب ازدها از دشت به خانه باز می‌گردد، رستم را خفته و رخس را در حال چریدن می‌بیند، نخست قصد کشتن رخس می‌کند تا پس از آن نوبت به رستم رسد. رخس با دیدن ازدها به بالین رستم می‌شتابد تا او را از خواب بیدار کند، ولی ازدها با بیدار شدن رستم خود را ناپدید می‌سازد. پس از آن که این عمل یکبار دیگر تکرار می‌گردد، رستم رخس را تهدید می‌کند که اگر بار دیگر او را بیهوده از خواب بیدار کند، گردن او را با شمشیر خواهد زد. بار سوم که ازدها آشکار می‌گردد رخس نخست از ترس واکنش رستم جرأت بیدار کردن او را نداشته، ناچار برای آنکه طعمه‌ی ازدها نیز نگردد، فرار می‌کند، سرانجام با وجود این که پیش خود حدس می‌زند که با بیدار شدن پهلوان، ازدها این بار نیز ناپدید خواهد شد و رستم از خشم سر او را خواهد

برید، ولی از فرط وفاداری و مهری که به صاحبش دارد، رضا نمی دهد که رستم به کام ازدها رود و مردن به دست پهلوان را بهتر از مرگ پهلوان به دست ازدها می داند.

هم از بهر رستم دلش نارمید
چو باد دمان نزد رستم دوید
خروشید و جوشید و بر کند خاک
ز نعلش زمین شد همه چاک چاک

(همان: ج: ۲: ۹۵-۹۶، ۳۶۸-۳۶۹)

بعد از آن در کشتن ازدها به رستم کمک می کند. رخس یک حیوان معمولی نیست؛ دارای قوایی مافوق یک حیوان عادی است. در خان دوم رستم با رخس سخن می گوید و حیوان زبان صاحب خویش را می فهمد:

تهمتن به رخس سراینده گفت
که با کس مکوش و مشونیز جفت
اگر دشمن آید سوی من بیوی
تو با دیو و شیران مشو جنگجوی

(همان: ج: ۲: ۳۴۲-۳۴۳)

رخس در تمام عمر دراز رستم، یار و مونس صاحب خویش است. در خان‌ها اگر هوشیاری و مهر رخس نبود، چه بسا که ازدها رستم را در خواب هلاک می کرد؛ رستم بدون رخس نمی توانست در جنگ‌ها کار ساز باشد. در واقع از مطالعه‌ی شاهنامه بر می آید رستم بعد از انتخاب رخس است که پا به عرصه‌ی پهلوانی می گذارد و میدان دار اصلی بسیاری از نبردها می گردد. عشق رخس به رستم از این سنخ عشقی است که همواره صاحب خویش را به سوی منازل و مراحل می کشد و پیش می برد. لازم به ذکر است که ارتباط بین رستم و رخس، رابطه‌ای متقابل و دو سویه است، چه عشق نیرویی است که تولید عشق می کند و عشق را تنها می توان با عشق جواب گفت. رستم نیز به اسب خویش مهر می ورزد و در تمام جنگ‌ها با اوست. رستم در نبرد با اسفندیار، ضمن بر شمردن دلاوری‌های خود در رزم مازندران و هفت خان‌ها، رخس را یار خویش می داند.

مرا یار در هفت خان رخس بود
که شمشیر تیزم جهان بخش بود

(همان: ج: ۶، ص: ۲۶۱، ب: ۷۳۳)

به هنگامی که رخس گم می شود، در پی یافتنش به سرزمین سمنگان - سرزمین دشمن - می رود و تمام توان خود را برای یافتنش به کار می گیرد و به هنگامی که شاه سمنگان، اسب او را می یابد و به او باز می گرداند، رستم شادمان می شود.

بیامد بمالید و زین بر نهاد
شد از رخس رخشان و از شاه شاد

(همان: ج ۲، ۱۷۷؛ ب ۱۱۰-۱۱۱)

و در جنگ با اشکبوس از آنجا که رخس در اثر پیمودن راه دراز خسته بود، رستم پیاده به میدان سواری و نبرد می رود. (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۳۵) این همه حاکی از روابط متقابل بین آن دو است. رخس و رستم یکدیگر را تکمیل می کنند و ارتباط بین آن دو به قدری می باشد که نام رستم تداعی کننده‌ی نام رخس در اذهان است. حماسه سرای طوس، رخس را همچون رستم می آفریند، تشابهی بین اعمال او با پهلوان در شاهنامه دیده می شود، او پیلتن و جنگاور و در نبردها نماینده‌ی خشم رستم است. نمود مهر و عاطفه‌ی حیوان به پهلوان در پایان زندگی رستم نیز مشاهده می شود، در آن هنگام که مرگ پهلوان را تهدید می کند، رخس سعی می کند با آخرین تلاش خود اربابش را نجات دهد. او که پیشاپیش بوی مرگ را استشمام کرده بود، بیهوده سعی می کند از بردن رستم به طرف چاه مرگباری که پراز زوبین و خنجر است، خودداری کند. «اما در نهایت هم اسب و هم پهلوان مثل دو یار دیرین با هم در چاه شغاد در می افتند و می میرند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۵: ۲۵۷). مرگ رخس بر بالین رستم از صحنه‌های پر احساس شاهنامه است. رستم خدمات رخس و رخس دلاوری‌های پهلوان را به یاد می آورد. فردوسی با مرگ همزمان آن دو می خواهد بگوید که رخس بی رستم همانا رستم بی رخس است. اینزد آن دو را برای هم آفرید، پس بهتر آن که کسی آنها را بی همدیگر نبیند. خدمت گذاری و عطفوت رخس به رستم به گونه‌ای است که می توان گفت اگر رخس با آن تیزهوشی‌ها و ذکاوت‌های خاص خود نبود، رستم هم رستم نمی شد. به هر حال، رخس را می توان در شمار شخصیت پردازی‌های فردوسی به شمار آورد که بهره‌ای از مهر و عشق دارد. فردوسی هر چند برای قهرمانان دیگر شاهنامه‌اسی را که این همه به صاحب خویش مهر و عطفوت داشته باشد، نیافریده است، اما ارتباط شبرنگ بهزاد با سیاوش نیز در خور توجه و بررسی است.

۲-۲- شبرنگ بهزاد و سیاوش

نمود مهر و عاطفه‌ی اسب را به پهلوان در داستان سیاوش نیز می توان مشاهده نمود. در ماجرای تهمت سودابه به سیاوش و عبور سیاوش از آتش به منظور اثبات بی

گناهی، اسب سوار خود را از کوه آتش عبور می دهد و او را از مهلکه دور و بی گناهی و سرافرازی او را اثبات می کند.

سیاوش سیه را به تندی بتاخت	نشد تنگدل جنگ آتش بساخت
زهر سو زبانه همی بر کشید	کسی خود واسب سیاوش ندید
یکی دشت با دیدگان پر زخون	که تا او کی آید ز آتش برون
چو او را بدیدند برخاست غو	که آمد ز آتش برون شاه نو
اگر آب بودی مگر تر شدی	ز تری همه جامه بی بر شدی
چنان آمد اسب و قبای سوار	که گفتی سمند داشت اندر کنار

(شاهنامه: ۱۳۸۴، ج ۳: ۵۰۷-۵۱۲)

همراهی اسب با انسان در موقعیت های خاص، نه تنها در حماسه بلکه در ادبیات اسلامی نیز نمود دارد؛ همراهی براق، اسب پیامبر (ص) در شب معراج گفته ی مذکور را تأیید می کند. در جایی که هیچ کس حتی جبرئیل نمی تواند با آن حضرت همراه باشد، این اسب است که او را به عرش عروج می دهد.

سیاوش در آخرین لحظات زندگی خود و پیش از کشته شدن به نزد بهزاد، اسب خویش می رود و زین و لگام را از او بر می دارد و با حیوان در سطحی نزدیک به انسان گفت و گو می کند که پس از مرگ او در کوه و دشت به سر برد و به هیچ کس جز کیخسرو رکاب ندهد.

به گوش اندرش گفت رازی دراز	که بیدار دل باش و با کس مساز
چو کیخسرو آید به کین خواستن	عنانش ترا بایسد آراستن
ورا بارگی باش و گیتی بکوب	چنانچون سر مار افعی بکوب

(همان: ج ۳: ۲۲۰۷-۲۲۱۰)

همان طور که گفته شد، در رابطه‌ی بین رخس و رستم نیز حیوان زبان صاحب خویش را می فهمد. زمانی که بهزاد زین سیاوش و رکیب آن را از دور می بیند، از درد و دریغ سوار از دست رفته اش، آه از جگر بر می آورد و در آبشخور می ماند و از جا نمی جنبد تا کیخسرو پیش او برود و بر او زین نهد. فردوسی در این ابیات، مهر

و عطوفت در حیوان را چنان بر احساس بیان می کند که خواننده را تحت تاثیر این عاطفه ی حیوانی قرار می دهد:

نگه کرد بهزاد، کی را بدید
 یکی باد سرد از جگر بر کشید
 بدید آن نشست سیاوش پلنگ
 رکیب دراز و جنای خدنگ
 همی داشت در آبخور پای خویش
 از آن جا که بود، دست نهاد پیش

(همان: ج: ۳، ص: ۲۱۰، ب: ۳۲۰۱-۳۲۰۳)

در شاهنامه اسب های دیگری نیز وجود دارند که با شخصیت های انسانی در ارتباط هستند که از جمله ی آن ها به «شبدیز» که هم نام اسب لهراسب و گشتاسب است و هم نام اسب بهرام گور و خسرو پرویز، می توان اشاره کرد. (واحد دوست ، ۱۳۷۹: ۳۲۹)

شب تیره شبدیز لهراسبی

ییاورد با زین گشتاسبی
 (شاهنامه: ۱۳۸۴، ج: ۶، ص: ۱۵، ب: ۱۱۷)

اسب بهرام گور:

نگیرم فریب و ندانم گریز

مرا اسب شبدیز و شمشیر تیز

(همان: ج: ۷، ص: ۳۳۸، ب: ۵۶۹)

اسب خسرو پرویز:

دگر اسب شبدیز کز تاختن

نماندی به هنگام کین آختن
 (همان: ج: ۹، ص: ۲۲۷، ب: ۱۳)

دیگر از «گلرنگ» فریدون می توان نام برد که با آن از اروند رود می گذرد:

سرش تیز شد کینه و جنگ را

به آب اندر افکند گلرنگ را
 (همان: ج: ۱، ص: ۶۷، ب: ۲۸۷)

این همه نشان آن دارد که اسب و پهلوان را پیوندی است، پیوندی از گونه ی عاطفی. اسب در شاهنامه نماد حیوانی سرافراز می باشد که بال پرواز انسان و در واقع همان روح بلند پرواز انسان است.

۲-۳- زال و سیمرغ

موجود مهربان و دوست داشتنی دیگری که به پهلوان و قهرمان شاهنامه مهر و عطوفت دارد، سیمرغ است که ارتباطش با زال در خور توجه و بررسی است. سیمرغ

به عنوان پرنده‌ای افسانه‌ای - اساطیری چه در عصر اوستا و چه در زمان ادبیات پهلوی و ادبیات صوفیانه دارای شهرت و اعتبار بسیار بوده است. در اوستا سیمرغ به صورت «مرغ سئنه»، «مرغوسئنه»، پرنده‌ای است درشت اندام و گسترده، بالای درخت «ویسپویش» که میان دریای فراخکرت واقع است، مأوا دارد. و همان وارغن (شاهین) است که پر او خاصیت درمان بخشی و جادو شکنی دارد و هر کس پری از او به همراه داشته باشد، از گزندها در امان می ماند در اوستا علاوه بر پرنده، واژه‌ای به نام سئنه، نام مردی حکیم و دانا است. در روایات پهلوی جایگاه سیمرغ، درخت «هرویسپ» است و به هنگامی که سیمرغ از درخت بلند می شود، هزار شاخه می روید و چون می نشیند، هزار شاخه می شکند. در متون پهلوی دو جا سیمرغ به معنای مردی حکیم است، در دینکرت آمده که سئنه صد سال پس از زرتشت متولد و دویست سال پس از ظهور دین در گذشت و نخستین پیرو مزد یسنا ست. در فصل ۲۴ بند ۱۷ سئنه از شاگردان زرتشت معرفی شده است (رضی، ۱۳۸۱: ۱۲۵۱-۱۲۵۲). در برهان قاطع اشاره شده که سیمرغ به معنای نام حکیمی است که زال در خدمت او کسب کمال کرد (خلف تبریزی، ۱۳۶۱: ۱۲۱۱). سیمرغ در ادبیات عرفانی نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. عطار در اثر عرفانی خود - منطق الطیر - سیمرغ را تعبیری از وجود نامحدود و بدون نشان حق شمرده که در واقع واژه سیمرغ را با صنعت لفظی همان «سی مرغ» که طالبان دیدار حقند، می داند. (مصاحب، ۱۳۸۰: ۱۴۱۸) در آثار شاعران و عرفای دیگر از جمله حافظ و سهروردی، واژه‌ی سیمرغ در معانی گوناگون به کار رفته است.

در شاهنامه، سیمرغ جدا از جنبه‌ی اساطیری، نماد پرنده‌ای است که کودک طرد شده از خانواده به دلیل رنگ و ظاهر را در زیر پره‌های مهر و عطوفت خویش پرورش می دهد تا بی عدالتی طبیعت را جبران کند. فردوسی با توجه به اصل یگانگی بشر در نسل کودکی با طبیعت، حیوانات و طیور، رابطه‌ی سیمرغ را به عنوان رابطه‌ی عاطفی یک پرنده و جانور با زال در نظر می گیرد.

داستان این گونه است که سام، پهلوان دوره‌ی منوچهر، صاحب فرزندی با موهای سفید می شود. او بنا بر این اعتقاد زرتشتی که موجودات ناقص الخلقه را اهریمنی می داند،

یازای پذیرش فرزند را ندارد و او را مغایر با ارزش‌های فرهنگی و سنت پهلوانی جامعه می‌داند؛ بنابراین، عاطفه‌ی پدر تحت تأثیر این فرهنگ و ارزش قرار می‌گیرد. (مختاری، ۱۳۶۹: ۵۹) در اساطیر چین، یک افسانه‌ی بسیار همانند این داستان درباره‌ی هائو-گی آمده است. هائو-گی نخستین پسر یک خانواده است که هنگام تولد، پیکری همچون بره دارد (شاید اشاره به موی سفید کرک مانند تن او باشد) پدر هائو-گی از این رویداد سخت ناخشنود می‌شود و کودک نوزاد را بر سر راه می‌گذارد که تلف شود، اما گوسفندان و گاوان کودک را با خود می‌برند و از او نگهداری می‌کنند. چندی بعد هیزم شکنان در جنگلی به کودکی بر می‌خورند که بر قطعه‌ای یخ جای دارد و پرنده‌ای با بال‌های خود حفظ و حمایت او را به عهده می‌گیرد. (کویاجی، ۱۳۵۳: ۱۴) سام نیز زال را به البرز کوه که جایگاه عشق و مهر است می‌برد. سیمرغ، شگفت‌ترین دایه‌ی جهان، هنگامی که زال را در کوه می‌بیند، غریزه‌ای مادرانه در او نضج می‌گیرد و فقدان الگوی پدر و مادر را برای زال جبران می‌کند.

ببخشود یزدان نیکی دهش	کجا بودنی داشت اندر برش
نگه کرد سیمرغ با بچگان	بر آن خرد خون از دو دیده چکان
شگفتی بروبر فکندند مهر	بماندند خیره بر آن خوب چهر

(شاهنامه: ۱۳۸۴، ج ۱: ۸۶-۸۷)

از این پس مربی و پرورش دهنده‌ی زال، سیمرغ است.

ترا پرورنده یکی دایه ام	همت دایه، هم نیک سرمایه ام
-------------------------	----------------------------

(همان: ج ۱، ص ۲، ۱۴۴)

سام چون روزگاری گذشت، خواب‌هایی می‌دید که نشانی از شهرت فرزند داشت، بنابراین میل دیدار پسر در او شعله ور می‌شود و پشیمان از رفتار خویش به البرز کوه - جایگاه سیمرغ - می‌رود. جدایی زال از سیمرغی که او را مادر و تنها کس خود می‌دانست، بسیار سخت و مانع از رفتن او پیش پدر می‌شد. (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۳۷۴)

به سیمرغ بنگر که دستان چه گفت	که سیر آمدستی همانا زجفت
نشیم تو رخشنده گاه من است	دو پر تو فر کلاه من است

(شاهنامه: ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۳۲-۱۳۳)

فردوسی هنگام وداع سیمرغ و زال بیانات گرم عاطفی بر زبان سیمرغ جاری می‌کند که خواننده را تحت تأثیر این سوز عاطفی قرار می‌دهد:

چنین داد پاسخ که گر تاج و گاه	بینی و رسم کیانی کلاه
گر کین نشیمنت نیاید به کار	یکی آزمایش کن از روزگار
ابا خویشان بر یکی پر من	خجسته بود سایه ی فرّ من
که در زیر پرت پیرورده ام	ابا بچگانت بر آورده ام
همان گه بیایم چو ابر سیاه	بی آزارت آرم بدین جایگاه
فرامش مکن مهر دایه زد دل	که در دل مرا مهر تو دلگسل

(همان: ج ۱: ب ۱۳۶-۱۴۱)

سیمرغ در جای جای داستان به کمک زال و خاندان او می‌شتابد. به هنگام توکد رستم، پزشکی است که رودابه را از دشواری شگفت زایمان می‌دهاند و مولود حماسه را به دنیا می‌آورد. سیمرغ در نبرد رستم و اسفندیار که رخس و پهلوان زخمی شده بودند، به کمک آنها می‌رود و زخم‌های آنها را با پر خویش درمان می‌بخشد و رستم را از نبرد با اسفندیار بر حذر می‌دارد:

چنین گفت سیمرغ که از راه مهر	بگویم کنون با تو راز سپهر
که هر کس که او خون اسفندیار	بریزد ورا بشکرد روزگار

(همان: ج ۶، ۲۹۷: ۱۲۸۶-۱۲۸۷)

به هنگام زخمی شدن رستم توسط اسفندیار، زال سیمرغ را خداوند مهر مورد خطاب قرار می‌دهد.

بدو گفت: زال ای خداوند مهر	چو اکنون نمودی به ما پاک چهر
گر ایدونک رستم نگرود درست	کجا خواهم اندر جهان جای جست

(همان: ج ۶، ۲۹۵: ۱۲۶۰-۱۲۶۱)

از نمونه های مذکور در خصوص ارتباط سیمرغ و زال بر می‌آید که بار معنایی عشق و عطف سیمرغ به زال و خاندان او در شاهنامه بر دوش واژه ی مهر می‌باشد.

داستان سیمرغ و زال را می توان از دیدگاه روان شناسی یونگ نیز مورد بررسی قرار داد. یونگ در کتاب «انسان و سمبول هایش» می نویسد: «تاریخ گذشته و همین طور آیین های مذهبی جوامع بدوی امروزی، نمونه های بسیاری از آیین های مربوط به آموزش اسرار مذهبی که به وسیله ی آن دختران و پسران جوان از والدین خود جدا می شوند و به عضویت قبیله و یا طایفه در می آیند، ارائه می دهد. البته بریدن از دنیای کودکی به کهن الگوی والدینی اولیه آسیب می رساند و باید آن را در فرایند جاذبه ی ورود فرد به زندگی گروهی بهبود بخشید. (هویت گروه و فرد غالباً با نماد حیوان توتمی مشخص می شود). بدین سان گروه نیاز به کهن الگوی آسیب دیده را جبران می کند و خود به صورت پدر دوم در می آید و موجب می شود جوانانی که در ابتدا به گونه ای نمادین قربانی شده بودند، در یک زندگی جدید متولد شوند». (یونگ، ۱۳۸۴: ۱۹۳)

در این جا ذکر توضیحی مختصر از توتم ضروری است: «به طور کلی توتم یک حیوان مأكول و بی آزار یا جانوری خطرناک است که با مجموع افراد گروه رابطه ای مخصوص دارد و به ندرت نیز یک رستی یا یکی از نیروهای طبیعت (باران یا آب) توتم قرار می گیرد. توتم در درجه ی اول نیای گروه است و در درجه ی ثانوی یک روح نگهبان و نیکوکار که به وسیله ی ندای غیبی پیام می فرستد و در حالی که برای دیگران خطرناک است، فرزندان خود را باز می شناسد و به آنها گزندی نمی رساند. پیوندی که به وسیله ی توتم ایجاد می شود، استوارتر از پیوند خونی و خانوادگی است». (فروید، ۱۳۵۱: ۷) علت اینکه طایفه ای حیوان یا گیاه خاصی را محترم می دارد و خود را با آن نام می خوانند، ممکن است مبتنی بر این اعتقاد باشد که حیات هر فرد را به نوع خاصی از حیوان و یا گیاه مربوط دانسته اند و مرگ آن فرد نتیجه ی کشته شدن آن حیوان است. (فریزر، ۱۳۸۴: ۷۹۳) حیوان توتم از اعضای طایفه حمایت می کند و به پیروان خود از آینده خبر می دهد و راهنمای آنهاست. (فروید، ۱۳۵۱: ۱۳۸) همچنان که سیمرغ، رستم را از نبرد با اسفندیار بر حذر می دارد و به او هشدار می دهد که از جنگ با اسفندیار کناره بجوید، چون از عاقبت کسی که با اسفندیار نبرد کند، با خیر است:

چنین گفت سیمرغ کز از راه مهر
که هر کس که او خون اسفندیار

بگویم کنون با تو راز سپهر
بریزد ورا بشکرد روزگار

(شاهنامه: ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۲۸۶-۱۲۸۷)

با توجه به تعریف حیوان توتم، انسان از راه‌های گوناگون پاس و احترام خود را نسبت به توتم مربوطه نشان می‌دهد. (همان، ۱۴۰-۱۴۱). این ادای احترام را می‌توان در دو جای در داستان سیمرغ و زال ملاحظه نمود: به هنگام زاده شدن رستم، رودابه که دچار مشکل زایمان شده بود، سیمرغ به یاری زال می‌شتابد و چگونگی زاده شدن رستم را به آنها می‌گوید. ادای احترام زال در برابر سیمرغ به گونه‌ای است که گویا وظایف دینی را انجام می‌دهد:

برو کرد زال آفرین دراز
ستودش فراوان و بردش نماز

(همان: ج ۱: ۱۴۸۱)

در نبرد رستم با اسفندیار نیز که رستم مجروح شده بود، زال اندوهگین از سیمرغ استعانت می‌جوید و این ادای احترام در آن جا نیز مشاهده می‌شود:

بشد پیش با عود زال از فراز
ستودش فراوان و بردش نماز

(همان: ج ۶، ص ۲۹۴، ب ۱۲۴۴)

بررسی داستان‌هایی که در آن انسان با حیوان به گونه‌ای پیوند دارد، از منظر توتم قابل توجه است و این که حیوانی توتم قرار می‌گیرد، به دوران نخستین بشر بر می‌گردد که ناآگاهی از پدیده‌ها و از خود انسان باعث می‌شد که سهم آدمی در زندگی خود کم‌انگاشته شود و بسیاری از حیوانات به عنوان نیروهای انسانی تصور شوند که در کنار و زندگی بشر سهیم و دخیل هستند و حل مسایل و دشواری‌ها از نیروهای دیگری غیر از خود انسان طلب شود. سیر تحول آگاهی انسان از خود سبب شده است که تسلط نیروهای مرموز و اسرار آمیز از بین رود و دخالت انسان در زندگی خویش بیشتر شود.

بنا بر این، سیمرغ در شاهنامه جدا از اینکه پرنده‌ای اساطیری - افسانه‌ای است، نماد پرنده و جانوری است که زال با او احساس یگانگی می‌کرد. در اساطیر و افسانه‌های ملل دیگر نیز روایاتی وجود دارد که در آن کودکان بنا به دلایلی از خانواده طرد شده

و به دامان طبیعت و به دور از حیات اجتماعی و به دست وحوش و حیوانات پرورش یافته اند. در اساطیر رومی، رومولوس را ماده گرگی شیر می دهد و کرونوس در اسطوره ی یونان توسط بزی شیر می نوشد و فریدون در تضاد با ضحاک به کوه و توسط گاوی به نام بر مایه شیر می نوشد. (مختاری، ۱۳۶۹: ۷۰-۷۲)

۴-۲- فریدون و گاو برمایه

پیش از آن که به بررسی ارتباط گاو با فریدون در شاهنامه پرداخته شود، به نمود و جلوه ی این حیوان در متون گذشته اشاره می شود:

به موجب روایات زرتشتی نخستین حیوان جهان، گاو یکتا آفریده بود که رنگش سفید مثل ماه تابان بود و انگار به وسیله ی اهریمن، روح شرور، کشته می شود. و نطفه اش به ماه می رود، هنگامی که این نطفه کاملاً پاکیزه شد، گونه های فراوانی حیوانات از آن پدید آمدند. (بهار، ۱۳۶۲: ۷۶-۷۷)

در (بندهشن فصل ۳۱ بند ۷) برای فریدون «ثراتون» عده ای از اجداد وجود دارد که آخر نام آن ها به آسپیان، به معنی گاو ختم می شود. (صفا، ۱۳۷۶: ۱۰۴)

سلسله نسب فریدون در بندهشن این گونه آمده است: «فریتون آسپیان، پسر، پورتورا آسپیان، پسر سوک تنورا آسپیان، پسر پورتورا آسپیان، پسر سیاک تورا آسپیان، پسر سپید تورا آسپیان، پسر گفر تورا آسپیان، پسر زمک تورا آسپیان، پسر نفرغش آسپیان، پسر جم، پسر ویونگهان. (پور داود، ۱۳۷۷: ۱۹۴) گاو در آیین میترائیسم و در اساطیر کشورهای دیگر از جمله هند نیز نمود دارد.

در شاهنامه، گاو با فریدون در ارتباط است. فریدون، پسر آبتین از مادری به نام فراتک زاده می شود و همزمان با زاده شدن فریدون، گاوی به نام برمایه متولد می شود:

همان گاو کش نام برمایه بود	ز گاووان ورا برترین پایه بود
ز مادر جدا شد چو طاووس نر	به هر موی بر تازه رنگی دگر

(شاهنامه: ۱۳۸۴، ج ۱، ۵۷: ۱۱۲-۱۱۳)

هم زمانی زایش پهلوان با حیوان را می توان در داستان اسکندر نیز ملاحظه نمود که همزمان با زاده شدن اسکندر، کره ای نیز زاده می شود. این حاکی از ارتباط و همبستگی انسان و حیوان است:

همان شب یکی کره ای زاد خنگ
ز زاینده قیصر برافراخت یال
به شبگیر فرزند را خواستی
بسودی همان کره را چشم و یال
برش چون بر شیر و کوتاه لنگ
که آن زادش فرخ آمد به فال
همان مادیان را بیاراستی
که همتای اسکندر او بُد به سال

(همان: ج ۶، ۳۷۹: ۱۱۳-۱۱۶)

بعد از کشته شدن آبتین (پدر فریدون) به دست روزبانان ضحاک، فرانک که دلی آکنده از مهر فریدون دارد، پس از آنکه سرنوشت درد انگیز شویش را می بیند، برای آنکه فرزندش از آسیب ضحاک در امان بماند، او را به مرغزاری که جایگاه گاو برمایه- گاوی که مقدر است دایگی فریدون را بکند، می برد. فریدون از پستان برکت خیز گاو برمایه می نوشد و بزرگ می شود.

سه سالش همی داد زان گاو شیر
هشیوار بیدار ز نهار گیر

(همان: ج ۱، ۵۸: ب ۱۳۱)

پس از چندی دژخیمان ضحاک از وجود گاو برمایه آگاهی می یابند و او را از وجود آن با خبر می سازند و ضحاک به چراگاه می رود و تمامی جانوران آن منطقه و گاو برمایه را نابود می سازد.

فریدون وقتی بزرگ می شود، ماجرای پدر و از بین رفتن دایه اش را از زبان مادر می شنود:

بیامد بکشت آن گرانمایه را
چنان بی زبان مهربان دایه را

(همان: ج ۱، ۶۰: ۱۷۰)

بنا براین فریدون در صدد انتقام بر می آید تا حکومت ظالمانه ی ضحاک را از هم بپاشد:

فریدون چو بشنید بگشاد گوش
دلش گشت پر درد و سر پرز کین
ز گفتار مادر بر آمد به جوش
بر ابروز خشم اندر آورد چین

(همان: ج ۱، ۶۰-۶۱: ب ۱۷۲-۱۷۳)

فریدون با گرزنی که به شکل گاو توسط آهنگران ساخته شده بود، به جنگ با ضحاک می شتابد.

طبق یکی از نظریات که مورد پذیرش بیشتر پژوهشگران است، حتی شکل گرز فریدون که جهت انتقام گاو بر پایه از ضحاک ساخته می شود (جنیدی، ۱۳۵۸: ۵۸۱) با رابطه ی عاطفی او با گاو-دایه اش ارتباط دارد. افسانه ی دایگی بعضی از سران معروف جهان از جانب یک حیوان در موارد دیگر هم آورده شده است، از جمله رومولوس، پادشاه و بنیان گذار روم که بر حسب افسانه، گرگی او را در کودکی شیر داد و این افسانه نشانه ی پیوستگی انسان با حیوان در دوره های نخستین است. (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

پذیرش دایگی فریدون از جانب گاو، شباهت بسیاری به زال و پرورش او به دست سیمرغ دارد. سیمرغ و گاو هر دو به عنوان موجودات غیر انسانی خلأ جبران ناپذیر والدین را برای زال و فریدون پر می کنند و فریدون و زال با حمایت آن دو تبدیل به پهلوانان بزرگ می شوند که در شاهنامه هر کدام مظهر خردمندی هستند. در شاهنامه، نمونه های دیگری از جانوران و حیوانات وجود دارند که با پهلوانان و شخصیت های انسانی در ارتباط هستند، اما ارتباط آن ها نسبت به موارد ذکر شده کم رنگ تر است. از جمله:

- در هفت خان رستم، رستم در هنگام گذر از راهی صعب، وقتی خسته و تشنه، تن به مرگ می دهد، ناگهان میثی اهورایی وی را به چشمه ای رهنمون می شود:

یفتاد رستم بر آن گرم خاک
همانگه یکی میش نیکو سرین
زبان گشته از تشنگی چاک چاک
بیمود پیش تهمتن زمین..

(شاهنامه: ۱۳۸۴، ج ۲: ۹۳، ب ۳۱۸-۳۱۹)

به ره بر یکی چشمه آمد پدید
چو میش سراور بدانجا رسید

(همان: ج ۲: ۹۳، ب ۳۲۴)

- در داستان اسکندر، اسکندر پس از آن که از تاریکی بیرون می آید، در روشنایی به کوهی می رسد که بر فراز آن، عمودهایی نصب کرده اند و مرغانی سبز رنگ، بر آن عمودها آشیانه ساخته اند، اسکندر ضمن گذر از کناره ی کوه، در می یابد که مرغان به رومی سخن می گویند. پس به آن ها نزدیک می شود و یکی از آن ها گفت و شنودی را با او آغاز می کند و اسکندر را به دیدار اسرافیل بر فراز کوه برمی انگیزد:

چه جویی همی زین سرای سپنج
همان باز گردی از او مستمند...

(همان: ج. ۷، ۸۱، ب. ۱۳۷۹-۸۰)

بر اساس داستان کرم و دختر هفتواد، در بخش اشکانیان شاهنامه، در داستان اردشیر، نخستین پادشاه ساسانی، شهری است به نام «کجاران» با پادشاهی به نام هفتواد، که دختر او کرمی می‌یابد و این کرم انگیزه‌ی رونق کار رشتن دختر می‌گردد:

همان کرم فرخ بدیشان نمود
زن و شوی را روشنایی فرود

(همان: ج. ۷، ۱۴۱، ۵۳۵)

سرانجام همین کیزه‌ی به پادشاهی رسیدن و ثروت هفتواد می‌گردد.

در داستان اردشیر، نیز فرّه‌ی اردشیر به گونه‌ی میش کوهی یا غرم به دنبال وی روان می‌گردد و این بیانگر ارزش و جایگاه حیوان در نظر فردوسی است:

بدم سواران یکی غرم پاک
چو اسپه همی برپراکند خاک

به دستور گفت آن زمان اردوان
که این غرم باری چرا شد دوان؟

چنین داد پاسخ: که آن فراوست
به شاهی و نیک اختری پراوست

(همان: ج. ۷، ۱۲۷، ب. ۲۸۰-۸۲)

۳- نتیجه

در شاهنامه حیواناتی وجود دارند که با شخصیت‌های داستان ارتباط نزدیک دارند و در واقع، برخی از این حیوانات نقش مهمی را در روند داستان‌ها و فرهنگ ایرانی در شاهنامه ایفا می‌کنند. نقش برخی از این حیوانات به قدری پررنگ است که می‌توان آنها را در شمار شخصیت‌پردازی‌های فردوسی محسوب کرد و از ارتباط آنها با شخصیت‌های انسانی می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که عشق و مهرورزی برخی از این حیوانات به مراتب قوی‌تر از انسان‌ها است.

کتابنامه

۱- اسلامی ندوشن، محمد علی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، شرکت سهامی افشار، چاپ هفتم، ۱۳۸۵.

- ۲- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات توس، ۱۳۶۲.
- ۳- پورداد، ابراهیم، یشت ها، ج ۱، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۴- چوبینه، سجاد، حکمت نظری و عملی در شاهنامه‌ی فردوسی، نوید شیراز، ۱۳۷۷.
- ۵- جنیدی، فریدون، زندگی و مهاجرت نژاد آریا، انتشارات بلخ (بنیاد نیشابور)، چاپ نخست، ۱۳۵۸.
- ۶- حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، ناهید، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
- ۷- حمیدیان، سعید، شاهنامه، قطر، چاپ مسکو، چاپ هفتم، ۱۳۸۴.
- ۸- خلف تبریزی، محمد حسین، برهان قاطع، ج ۲، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- ۹- رضی، هاشم، دانش نامه‌ی ایران باستان، سخن، ۱۳۸۱.
- ۱۰- کریستین سن، آرتور، مزدا پرستی در ایران قدیم، ترجمه‌ی ذبیح الله صفا، هیرمند، ۱۳۷۶.
- ۱۱- فروم، اریک، هنر عشق ورزیدن، ترجمه‌ی پوری سلطانی، مروارید، ۱۳۵۴.
- ۱۲- فروید، زیگموند، توتم و تابو، ترجمه‌ی دکتر محمد علی جی، بی نا، ۱۳۵۱.
- ۱۳- فریزر، جرج، شاخه‌ی زرین، ترجمه‌ی کاظم فیروز مند، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
- ۱۴- کویاجی، جی، سی، کتاب های جیبی، چاپ اول، ۱۳۵۳.
- ۱۵- مختاری، محمد، اسطوره‌ی زال تلبور تضاد و وحدت در حماسه‌ی ملی، آگه، ۱۳۶۹.
- ۱۶- مصاحب، دکتر غلامحسین، دایرة المعارف فارسی، جلد اول، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- ۱۷- واحد دوست، مهوش، نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه‌ی فردوسی، سروش، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۱۸- یونگی، کارل، انسان و سمبل هایش، ترجمه‌ی دکتر محمود سلطانیه، چاپ پنجم، جامی، ۱۳۸۴.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ترجمه‌ی چکیده مقالات